



این موجود دوست‌داشتنی

☞ صبح جمعه است. آفتاب زده

که خواب از سر من پریده. به
آشپزخانه می‌روم و زیر کتری پراز
آب را روشن می‌کنم. آهسته و
بدون صدا خودم را بالای سر

مرضیه منیری

خانه‌دار

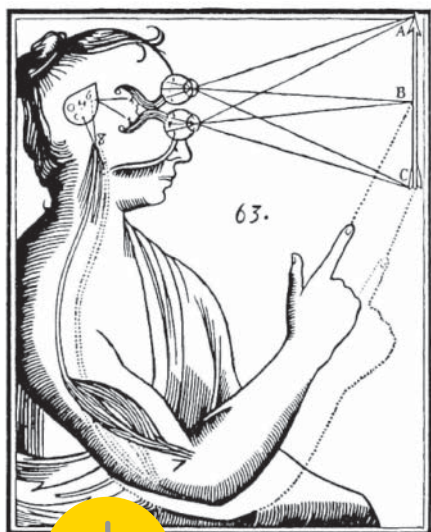
صادق می‌رسانم. مثل همیشه پتویش را کنار زده است. به
آرامی در کم‌دش را باز می‌کنم. در آن تاریکی، یک برگ کاغذ و
یک مداد تیره‌رنگ برمی‌دارم و از اتاق بیرون می‌روم. در
باریکه نوری که از آشپزخانه به هال تابیده می‌نشینم که
نقاشی صادق توجهم را جلب می‌کند. کاغذ را برمی‌گردانم و
می‌نویسم: «کارهای مورد علاقه من.» باید ببینم چه
می‌خواهم، چه کارهایی را دوست دارم انجام بدهم، از همه

مهم‌تر این‌که چه کارهایی را می‌توانم انجام بدهم.
هنوز شروع نکرده، نیمه از ماست موبکش مغزم باز با
بحث و جدل همیشگی به سراغم می‌آید و می‌خواهد
نتیجه بگیرد «یک همسر یا یک مادر در انجام وظایفش
کوتاهی می‌کند اگر...» همین جا وسط حرفش می‌پریم.
یک نفس عمیق می‌کشم و همان‌طور که هوا را از دهانم
خارج می‌کنم، این افکار را هم بیرون می‌اندازم. هیچ‌کس
نداند، خودم که بهتر می‌دانم چقدر سعید و پسرها را
دوست دارم. می‌نویسم «آشپزی، خطاطی، ورزش، کارهای
هنری، کتاب.» حالا وقت آن است که این کارها را در دو کفه
ترازوی ذهنم بگذارم و سبک و سنگین‌شان کنم. همین
اول کار، آشپزی را خط می‌زنم. علاقه‌ام به دیگر فعالیت‌ها
بیشتر است. دو دو تا چهار تا که می‌کنم می‌بینم می‌توانم
از خیرش بگذرم و به آموخته‌هایم از مامان بسنده کنم.
گاهی هم غذاهای جدید و به روز برای به دست آوردن دل
اهالی خانه در برنامه غذایی‌ام هست. خط و خوشنویسی
کلاس می‌خواهد و استاد. صادق را بگذارم پیش مامان
حوریه، عماد ۹ ماهه را چه کنم؟ تمرین مستمر می‌خواهد
و بساطش را باید زمانی بچینم که عماد خواب است، چون
قلم و دوات که سهل است، او کله مار هم ببیند به دهان
می‌گیرد. پس این یعنی بیشترین اوقات فراغت من تنها صرف
خوشنویسی می‌شود و دیگر فرصتی برای باقی کارها ندارم.
به خودم امید می‌دهم که در آینده سراغش خواهم رفت.

ورزش! من و ورزش! آن هم در خانه؟! محال است. برای
آدمی مثل من که یک عدد دراز و نشست ناقابل هم در
خانه نمی‌رود، ورزش در باشگاه از ضروریات است. این یکی
را باید به یاری مادر بزرگ‌ها در برنامه‌هایم بگنجانم.

واما کتاب، این موجود دوست‌داشتنی! هر طور که فکر
می‌کنم می‌بینم چیزی بهتر و سهل‌الوصول‌تر از کتاب
برای من وجود ندارد. آن هم برای من که وقت‌های کوتاه
و کمی دارم، وقت‌هایی پاره پاره لا به لای خواب‌های عماد،
همان ده دقیقه‌ای که او با یک قاشق و قابلمه سرگرم
است یا همان وقتی که صادق بدون این‌که از من بخواهد
همراهی اش کنم مشغول بازی است. برای من کتاب،
حال خوب‌کن‌ترین کار ممکن است. در کمتر از ثانیه‌ای به
دنای دیگری می‌روم، دنیایی که منتظر من است. دنیایی
که از دست نمی‌رود. تنها زمانی که کتاب می‌خوانم توانایی
فکر نکردن به مسائل آزاد دهنده را دارم. شاید هم چون
کتاب می‌خوانم و مغزم از انجام دو کار همزمان باز می‌ماند
فکر کردن به مسائل دیگر به خودی خود منتفی می‌شود.
با کتاب، فقط با کتاب، حتی اگر این همنشینی کوتاه باشد.

از دور نگاهی به گوشی تلفنم که روی میز است می‌اندازم.
نور آبی چشمک‌زنش نوید یک پیامک را می‌دهد. مامان
حوریه است. نوشته: «ناهار درست نکن، بیایید دور هم
باشیم.» گل از گلم می‌شکند و لبخندی به پهنای صورت
می‌زنم. حذف ناهار برای من یعنی نیم تا یک ساعت وقت
اضافه؛ یعنی وقت بیشتری برای خودم. ☞



خلاصه کلام این‌که
منتظریم کنارتان
کتاب بخوانیم
و از کتاب‌ها حرف
بزنیم و دنبال خودمان
بگردیم در دنیاهایی
که نزیسته‌ایم

اینجا قرار است با زبان ساده فکر کنیم

جست‌وجوی خویش در دنیاهای نزیسته



زهرا زنگنه

روزنامه‌نگار

☞ وقتی دبیر ضمیمه برای همکاری
از من دعوت کرد و چند دقیقه‌ای
ایده‌هایمان را با هم گفتیم، این ایده
به ذهنم آمد؛ همان آن و لحظات
گفت‌وگو بود که شمای از این صفحه
در ذهنم شکل گرفت؛ مطلبی با
محوریت دین و فلسفه که در آن
مهم‌ترین‌های ادبیات جهان و ایران را با مضامین دینی و
فلسفی معرفی کنیم.

در دسته‌بندی‌های ادبی، بسیاری از کارشناسان فن، رمان
فلسفی یا دینی را از اساس یک دسته به حساب نمی‌آورند.
عده‌ای هم طرفدار عبارت ترکیبی «رمان دینی» یا «رمان
فلسفی» هستند؛ اما قطعاً من نمی‌خواهم به این بحث و
جدل‌ها بپردازم و لذت خواندن را به بهای بحث‌های ناتمام
اهالی ادبیات و اهالی فلسفه از خواننده بگیرم. با خودم فکر
کردم ما که خودمان را اهل و اهالی کتاب می‌دانیم، فارغ از
تمام این جدال‌ها یاد گرفته‌ایم بخوانیم؛ چه از داستان، چه از
کتاب مقدس و الهی، چه از فلسفه؛ و یاد گرفته‌ایم از هر کدام
میوه‌ای برای زندگی‌مان بچینیم؛ پس ما را چه به گشودن
دریچه‌ای به بیابان!

بنابراین بر این گذاشتم هر آنچه برای علاقه‌مندان این دو حوزه
تالیف و ترجمه شده است، آرام‌آرام و قدم به قدم فهرست
کرده و تلاش کنم روند و ترتیب منطقی و منظمی هم پیش
بگیرم و یک به یک معرفی و مرورشان کنم. به چه هدفی؟

اول برای آنان که دلشان می‌خواهد با مهم‌ترین و بهترین‌های
این دو حوزه آشنا شوند. دوم برای کسانی که دلشان می‌خواهد
با مفاهیم فلسفی و مضامین دینی به زبانی سهل‌تر و شیرین‌تر
آشنا شوند. سوم برای ساختن مجموعه‌ای برای کسانی که بعد
از ما به دنبال چنین فهرست و مروری خواهند گشت و بعدها
شاید فهرست ما را تکمیل کنند و ما به خودمان بالیدیم که از
پله‌های اول این نردبان در کشورمان بودیم.

حالا و در این لحظه اگر با من همراه بودید و دغدغه مشترکی
با این صفحه پیدا کردید، بیایید کمی از مبانی بحث‌مان و
آدم‌هایی که شاید از اینجا به بعد اسمشان را زیاد بیاوریم،
حرف بزنیم.

راست و درستش این است که ما همه از زبان قصه و داستان
و شعر و نثر استفاده می‌کنیم؛ اصلاً گویی آدمیزاد همین است
که تا هست و می‌گوید در حال خلق ادبیات است. ادبیات
و کلمات، واسطه ما با این جهان هستند. هر جا را بنگریم
نشان ادبیات و داستان را خواهیم دید؛ ادبیات قالبی است که
انسان ذهنیاتش را درونش می‌ریزد و می‌پزد و عرضه می‌کند.
خب! چرا دین (در معنای عام کلمه) و فلسفه از این قالب
استفاده نکنند؟

به قول سیمون دوبوار «رمان به ما امکان می‌دهد فوران
بنیادی وجود را در حقیقت کامل و خاص و تاریخی خود در
اذهان مجسم کنیم. در اینجا کار نویسنده آن نیست حقایقی
را که قبلاً در زمینه‌ای فلسفی مستقر شده در زمینه ادبیات

استفاده کند، بلکه منظور
آن است که جنبه‌ای از تجربه
فلسفی را آشکار کند که به
شیوه‌ای دیگر آشکار کردنی
نیست؛ یعنی خصوصیت
ذهنی، غیرکلی، دراماتیک و نیز
خصوصیت ابهام و دوپهلویی
آن را. زیرا واقعیت را به نحوی
قابل لمس فقط به وسیله
عقل نمی‌توان بیان کرد.»
(دوبوار، سیمون؛ مصطفی،
رحیمی؛ ادبیات و فلسفه؛ الفبا،
۱۳۵۳، جلد ۴)

کسی منتظر اجازه کارشناسان
فن نماند؛ از همان ابتدا همه
به نحوی برای بیان ذهنیاتشان

از قصه استفاده کرده‌اند. از افلاطون و مئثل او بگیر تا کتاب
مقدس و اناجیل، از قدیسان بگیر تا فلاسفه؛ هگل و کرکگور
و کافکا و مارسل و ولتر و کامو و نیچه و... و در دوران معاصر
هم که مکتب فلسفه وجودی یا همان اگزیستانسیالیست
سردمدار بهره‌گیری از زبان داستان و ادبیات است. بسیاری
از فلاسفه یا متالهان با زبان داستان و رمان ایده‌هایشان
را پرداخته‌اند یا به ایده‌ها و جهان‌بینی‌های زمانه خود
تاخته‌اند... ادبیات و داستان و رمان، خود زندگی است و زندگی
جدای از فلسفه‌ورزی نیست.

حالا اینها را گفتم که بگویم قرار است برایتان از کتب مقدس
و فیلسوفان اخیرالذکر حرف بزنم؛ نه؛ ما قرار است داستان
بخوانیم و مرور کنیم. یعنی من می‌خوانم و برایتان خواهم
گفت اگر فلان کتاب را بخوانید بخوانید اولاً کلاً بطور
کتابی را خواهید خواند و ثانیاً چه چیزهایی از دین و فلسفه
دستگیرتان خواهد شد. شاید اگر بازخوردهای خوبی داشته
باشیم سراغ چیزهای جدی‌تری هم برویم؛ مثل این‌که رد پای
آثار فلسفی و الهیاتی را هم در هر کتاب پی بگیریم و در پایان
هم یکی دو تا کتاب خوب برای آشنایی اولیه با مفاهیم فلسفی
و مضامین دینی معرفی کنیم.

سیمون دوبوار بدروستی گفته است: «رمان فلسفی اگر
بدروستی خوانده و نوشته شود چهره‌ای از وجود را کشف
می‌کند که هیچ وسیله بیان دیگری قادر به ارائه آن نیست.»
خلاصه کلام این‌که منتظریم کنارتان کتاب بخوانیم و از
کتاب‌ها حرف بزنیم و دنبال خودمان بگردیم در دنیاهایی که
نزیسته‌ایم.

از شماره‌های آینده تلاش می‌کنم اهم رمان‌هایی را که با
مضامین دینی و فلسفی در ادبیات کلاسیک جهان نوشته
شده‌اند، معرفی و مرور کنم. مطلب بعدی با «برادران
کارامازوف».

منتظریم از تمام دریچه‌های موجود حقیقی و مجازی، نظرات و
پیشنهادتان را بشنویم. ☞